

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

مبحث محبت (صفحه ی ۱۱۷ ف ۲ - ۱۱۷ ف ۳)

🌸 سلطان محمود غلام سیاهی به نام ایاز داشت که خیلی شیفته و علاقمند به او بود. سلطان سالی یک‌بار مهمانی خاصّ برگزار می‌کرد که فقط مقامات عالی کشوری و لشگری حضور داشتند و در پایان مهمانی هم به هریک اجازه می‌داد چیزی از سلطان بخواهند و همانجا دستور می‌داد خواسته‌اش را به او بدهند. یک سال که این مهمانی را برگزار کرد و در پایان، هریک از مقامات چیزی از قبیل پول و طلا و جواهر و باغ و زمین مزروعی و گلّه‌ی اسب و گاو و گوسفند از سلطان خواستند؛ در آخر نوبت به ایاز رسید که کنار دست سلطان نشسته بود. همه چشم دوخته بودند که ایاز با توجه به اینکه می‌داند سلطان تا چه حد به او علاقمند است، چه چیزی از او خواهد خواست. سلطان رو به ایاز کرد و گفت: خوب، تو بگو چه می‌خواهی؟ ایاز سرش را پایین انداخت و بعد از لحظه‌ای دستش را روی شانه‌ی سلطان گذاشت، یعنی من خودت را می‌خواهم. همه تو را برای نعمت‌ها و هدایایت می‌خواستند، ولی من خودِ تو را می‌خواهم. دوست اهل بیت علیهم‌السلام خدا و اولیائش را برای خودشان می‌خواهد، نه برای نعمت‌ها و عطاهایشان.

نکته‌ی بسیار دقیق و لطیفی در داستان ایاز وجود دارد. ماجرای رابطه‌ی ایاز و سلطان محمود ساختگی باشد یا واقعی؛ به‌عنوان سمبول و نماد برای انتقال برخی از مفاهیم لطیف، در داستان‌های عرفانی به کار می‌رود. در آن ضیافت، پس از اینکه هریک از میهمانان خواسته‌های خود را مطرح

کردند؛ سلطان به ایاز گفت: تو چه می‌خواهی؟ ایاز سرش را پایین انداخت و چند لحظه تأمل کرد؛ - که این تأمل هم معنا دارد- بعد دستش را روی شانه‌ی سلطان محمود گذاشت و هیچ نگفت. این رفتار ایاز معنا داشت؛ یعنی من خودِ تو را می‌خواهم. محبتِ خدای متعال و اولیاء خدا غالباً در جاذبه‌ی لطف، رحمت، نعمت و احسان آنهاست. در ابتدای راه، افراد بیشتر در جاذبه‌ی نعمت قرار می‌گیرند و به سمت خدا و اولیاء خدا کشیده می‌شوند. وقتی می‌خواهند مرغی را شکار کنند، ابتدا کمی دانه می‌پاشند و مرغ به طمع دانه به شکارچی نزدیک می‌شود. خدا و اولیاء خدا هم دانه نعمت، لطف، عنایت و الطاف خود را بر سر خلق می‌پاشند تا دل‌های خلق که مثل پرنده‌های وحشی به سمت غذاهای متنوع پرواز کرده‌اند، در جاذبه‌ی دانه‌های لطف و عنایات الهی قرار گیرند و کم‌کم نزدیک شوند تا شکارچی یعنی خدا آنان را شکار کند. این خوب است. اول کار، ما خدا را دوست می‌داریم به واسطه‌ی لطف‌ها و عنایاتی که به ما عطا کرده است، به دلیل نعمت‌های مادی و معنوی‌یی که نصیب ما کرده است، به جهت بردباری و حلمی که در مورد ما به خرج داده است. ما این همه بی‌ادبی و جسارت کردیم؛ اما او غضب نکرد و با ما مدارا کرد. اگر ما جسارت کردیم، نعمتش را قطع نکرد. اگر ما حق خدا و ادب حضور در محضر حضرت حق را مراعات نکردیم، او ما را طرد نکرد و از دستگاه خود نراند. او ما را با همه‌ی آلودگی‌هایمان پذیرفت و به ما گفت: اگر با من قهر کردی، فکر نکن که من هم در مقابل با تو قهر می‌کنم؛ آغوش من همواره برای بازگشت تو باز است. خدای متعال با رحمت واسعه و فضل عظیم خود دانه پاشیده تا دل‌های خلق را شکار کند. در آغاز راه، انسان‌ها این‌گونه شکار خدا و اولیاء خدا می‌شوند؛ یعنی دلشان اسیر لطف و عنایات خدا و اولیاء خدا می‌شود. خدا را به‌عنوان مُنعم دوست می‌دارند؛ خدا را به‌عنوان محسن دوست می‌دارند؛ خدا را به‌عنوان حلیم دوست می‌دارند؛ خدا را به‌عنوان غفار و تواب دوست می‌دارند؛ در جاذبه‌ی الطاف الهی قرار می‌گیرند. آنان که در جاذبه‌ی محبت خدا قرار گرفتند، ابتدا در جاذبه‌ی نعمت‌ها قرار گرفتند و نعمت‌ها بود که آنها را به خدای منعم علاقمند کرد؛ فضل بود که آنها را به خدای ذی‌الفضل العظیم علاقمند کرد. این ماجرای همه‌ی کسانی

است که در آغاز راه سلوک، در جاذبه‌ی نعمت الهی قرار می‌گیرند. این خوب است؛ اما خیلی بزرگ نیست.

از سوی دیگر، خواسته‌ها، انتظارات و توقّعاتِ انسان‌ها در رابطه با خدا نیز همین‌گونه است. در اوایل راه، ما از خدا چیزی می‌خواهیم. در این میان خواهنده‌ای وجود دارد که ماییم و دهنده‌ای وجود دارد که خداست و چیز مورد درخواستی وجود دارد، خواه مادی باشد یا معنوی. اوّل راه که بشر تازه با خدا آشنا شده و هنوز جاهل است، از خدا دنیا را می‌طلبد. قبل از آن دنیا را از خلق می‌خواهد که الحاد مطلق است؛ یعنی او خدایی نمی‌بیند. پس از آن مرحله، از خدا دنیا می‌خواهد. به خدا عرضه می‌دارد: خدایا! خانه، اتومبیل، شغل و ثروت می‌خواهم، فرزند و همسر می‌خواهم. به تدریج که فهمش بالاتر رفت، خواسته‌ای مشخص نمی‌کند؛ می‌گوید: خدایا! خودت اوضاع دنیوی مرا خوب کن. من نمی‌دانم چه شغلی برایم مناسب است، من نمی‌دانم خانه داشته باشم بهتر است یا مستأجر باشم، نمی‌دانم بچه‌دار باشم خوب است یا بی‌بچه باشم. خدایا! آنچه خودت صلاح می‌دانی، همان را نصیبم کن. / الهی ما را آن ده که آن به. به تدریج فهمش از این هم بزرگتر می‌شود و از جاذبه‌ی دنیا خارج شده، در جاذبه‌ی معنویات قرار می‌گیرد و آخرت می‌خواهد. خدایا! راحتی هنگام جان دادن، آرامش در زندگی برزخی، آسایش در بهشت برزخی، امن و امان از فزع یوم‌الاکبر، محاسبه‌ی آسان در صحرای محشر، عبور به سلامت از پل صراط، مسکن گزیدن در نعیم و بهشت و... را، از تو می‌خواهم. او به مراحل بالاتر رسید، از دنیا بیرون رفت و اکنون خواسته‌های اخروی دارد. ممکن است از این مرحله هم بالاتر رود و خواستار کمالات گردد. خدایا! به من معرفت، علم، خُلق حَسَن و روحیات لطیف بده. بالاتر آمد، اما همه‌ی این خواسته‌ها، غیر خود خداست؛ یعنی از خدا چیزی می‌خواهد. خواسته‌ها این‌گونه است. خدای متعال این ضیافت عظیم را برپا کرده و به همه‌ی خلق فرموده است هر نیاز و خواسته‌ای دارید، از من بخواهید؛ مانند ضیافتی که سلطان محمود برگزار کرد و فقط افراد خاص تشکیلات حکومتی خودش خواه لشگری و خواه کشوری را، به آن مهمانی دعوت کرد و در پایان مجلس هم گفت: هر که هر چه می‌خواهد، بگوید تا دستور دهم به او بدهند. هرکس خواسته‌ای داشت. یکی می‌گفت: مرا به

استانداری فلان استان منصوب کن. سلطان هم دستور می‌داد تا حکمش را صادر کنند. دیگری می‌گفت: قطعه زمین یا باغی با این مشخصات بدهید، سلطان هم دستور اعطای آن را می‌داد. خدا هم همین‌کار را با خلق کرده است. فرمود: بخواهید. «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»^۱، «أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۲ در خواستن را به روی همگان باز گذاشت و افراد خواسته‌های متنوع خود را مطرح کردند. خدا هم به کارگزارانش امر فرمود: هرکس هرچه خواست به او بدهید. اما این خواسته‌های بندگان غیر خود خداست. آنها نعمت خدا و عطای خدا را می‌خواستند، خود خدا را نمی‌خواستند. اما غلام سیاه مورد توجه خاص، یعنی عبدی که خود را در دستگاه الهی سیاه‌رو می‌بیند، خود خدا را از او درخواست می‌کند.

سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد الله اعلم

«الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ»^۳ فقر ذاتی، سیه‌رویی مخلوق ممکن‌الوجود در دنیا و آخرت است. انسان اهل معرفت یک غلام سیاه است و خود را در درگاه الهی سیه‌رو می‌بیند. فقر ذاتی که در وجودش هست، او را از همه چیز محروم ساخته است؛ لذا در دستگاه خدا سیاه‌روست. بنده‌ای که خودش را سیاه‌رو می‌بیند، ایاز دستگاه خدا و مورد توجه و عنایت خاص خداست؛ یعنی اگر بخواهیم نزدیک شویم و خدا ما را خیلی دوست داشته باشد، باید در بارگاه الهی روی سیاه و دست خالی خود را عرضه کنیم. اگر خود را بسیار زیبا، صاحب جمال و کمال تصوّر کنیم، به سلطان عالم وجود و عالم هستی راهی نخواهیم داشت. کسی که به علم، فضل، هنر، فکر، فهم، طاعت، عبادت، ریاضت و کرامت خود مغرور است، خیلی نزدیک نمی‌شود و راه به قرب ندارد. ولی وقتی فرد خود را در دستگاه خدا

^۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۲.

^۲. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

^۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

دست‌خالی دید و یقین کرد که هیچ چیز ندارد؛ نه طاعتی و نه عبادتی که قابل ارائه و عرضه باشد، از کاستی خودش در طاعت و عبادت شرمنده بود که: خدایا! این چه عبادتی بود که از من سر زد؟ تو کجا و عبادت حقیر من کجا؟ شرمنده‌ی توام که نتوانستم آن‌گونه که زیبنده‌ی توست، عبادتت را به‌جا آورم، این سیاه‌رویی است. خدایا! شکر تو را آن‌گونه که زیبنده‌ی توست، نتوانستم ادا کنم. این سیاه‌رویی عبد است. خود را در پیشگاه حضرت حقّ حقیر و «نیست» می‌بیند. حقیر چیست؟ حقیر هنوز هستی کوچکی دارد. او خود را در پیشگاه حضرت حق هیچ می‌بیند؛ خودش را فقر محض و خدا را غنیّ مطلق می‌بیند؛ لذا سیاه‌روست. کسی که به این معرفت رسیده و خودش را شکسته می‌بیند، به سلطان عالم وجود نزدیک است.

درکوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

کسی که خود را این‌گونه می‌بیند، به سلطان عالم هستی نزدیک است و سلطان او را به‌طور ویژه دوست می‌دارد و او را به قرب خود راه می‌دهد؛ همانطور که ایاز به‌دلیل لطف و عنایتی که سلطان محمود به او داشت، درکنار خود سلطان نشسته بود. درظاهر، غلامی سیاه بود؛ اما توجه خاص سلطان او را مقرب‌تر از همه‌ی مقامات عالی کرده بود. لذا عبدی که در پیشگاه حضرت حق، احساس سیاه‌رویی دارد و به فقر، عجز، جهل و تهیدستی خود اعتراف می‌کند، به سلطان عالم وجود نزدیک است و خدا و اولیاء خدا او را به‌طور ویژه و خاص دوست می‌دارند. خواسته‌ی این عبد چیست؟ این عبد خدا را به‌خاطر نعمت، عطایا و فضل او نمی‌خواهد؛ خدا را برای خود خدا می‌خواهد.

گر از دوست چشمت به انعام اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست
خلاف طریقت بود کاولیا تمنا کنند از خدا جز خدا

کسی که در بند نعمت خداست، در بند خدا نیست. او بنده‌ی نعمت خداست، نه بنده‌ی خدا. بنده یعنی چه؟ یعنی کسی که بند چیزی است؛ وصل و آویزان به چیزی است. کسی که بند نعمت خداست، بنده‌ی خود خدا نیست. بنده‌ی خود خدا کسی است که بند نعمت نیست؛ بند خود منعم و خود خداست. خدا نعمت دهد یا ندهد، او خدا را دوست دارد. او خدا را به‌دلیل نعمت‌هایش دوست

ندارد. در ابتدای راه، خدا را به خاطر نعمت‌هایش دوست داشت اما اکنون خودِ خدا را دوست می‌دارد؛ حتی اگر نعمتش را از او قطع کند. این مقام بسیار بلندی است. این محبتِ خالص نسبت به خدای متعال است. کسی که خدا را به خاطر نعمت‌هایش دوست می‌دارد، در واقع نفس خود را دوست دارد؛ حظّ و بهره‌ی نفسانی برایش مهم است و چون این حظّ نفس از رهگذر خدا حاصل می‌شود، به خدا به‌عنوان پل رسیدن به حظّ نفس که محبوب اصلی اوست، علاقمند شده است. باید خود را ارزیابی کنیم؛ اگر خدا نعمت‌هایش را از ما قطع کند، باز هم دوستش داریم؟ اگر خدا هیچ چیز به ما ندهد، و آنچه را هم داده از ما بگیرد، باز هم دوستش داریم؟ اگر خدا ما را غرق محرومیت سازد، باز هم دوستش می‌داریم؟ این مقامات خیلی بزرگ است. خدا کسانی را که وارد وادی محبت می‌شوند، محک می‌زند؛ باران بلا را بر سر آنها می‌باراند تا عیارشان معلوم شود. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا عَتَّهُ بِالْبَلَاءِ عَنَّا وَ نَجَّهَهُ بِالْبَلَاءِ نَجًّا»؛ هرگاه خدای متعال بنده‌ای را دوست بدارد، رگبار بلا را بر سر او می‌بارد و او را در امواج خروشان بلا غوطه‌ور می‌کند تا روشن شود آن شخص نعمت‌های خدا را دوست می‌داشت یا خودِ خدا را. این لطف خداست که محک می‌زند؛ عبد را خالص می‌کند. یکی از تأثیرات مثبت ابتلائات، خالص کردن عبد و از بین بردن ناخالصی‌های وجود او و بالا بردن عیار اوست. محبت که خالص شود، عبد خودِ خدا را می‌خواهد؛ یعنی می‌گوید: خدایا! هرکسی تو را برای چیزی دوست دارد و می‌خواهد؛ اما من تو را به خاطر خودت می‌خواهم، فقط خودت را می‌خواهم، چیز دیگری جز تو نمی‌خواهم.

ما ز دوست غیر از دوست حاجتی نمی‌خواهیم حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

از خدا جز خدا هیچ چیز نمی‌خواهم. این نکته‌ی بسیار مهمی است که ببینیم در وادی محبت، ما به کجا رسیده‌ایم. آیا واقعاً خودِ خدا و اولیای خدا را دوست می‌داریم یا آنها را پلی برای دستیابی به

۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۵۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۰۸.

نعمت‌ها و خواسته‌های مورد لذت نفس خود، چه مادی و چه معنوی قرار داده‌ایم و به آن اعتبار، آنها را دوست می‌داریم؟ دوست حقیقی اهل بیت علیهم‌السلام خدا و اولیاء خدا را برای خودشان می‌خواهد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دوست دارد چون امیرالمؤمنین است، چه دست نوازش بر سر او بکشد چه نکشد. این مرتبه، خیلی بزرگ است. گاه عاشق دچار ادلال می‌شود؛ یعنی برای شخصی که او را دوست می‌دارد، ناز می‌کند، نوعی احساس توقّع در او به وجود می‌آید؛ می‌گوید: حال که من این قدر او را دوست دارم، باید سلام مرا چرب‌تر جواب دهد و توجّه بیشتری به من بکند؛ برای معشوق نوعی ناز دارد؛ حال آنکه ناز کردن به معشوق می‌آید. عاشق باید ناز بکشد و نیاز کند؛ ولی گاهی محبت کار را به جایی می‌رساند که عاشق برای معشوق ناز می‌کند. از این نوع نازها در دعاهایی که از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است نیز وجود دارد که زیباست و لطافت‌های خاصی دارد. نکند برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازکنیم؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دوست داشته باشیم به این دلیل که ما را خوب تحویل می‌گیرد، دستی به سرمان می‌کشد، و توجّه و عنایتی به ما دارد. این برای دوست اهل بیت علیهم‌السلام کوچک است. باید به گونه‌ای شویم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام دوست داشته باشیم. امام زمان علیه‌السلام را برای خود امام زمان دوست داشته باشیم. از آن دسته نباشیم که ادعا کنیم امام زمان را دوست داریم، بعد بگوییم: امام زمان! کی می‌آیی این فلان فلان شده‌هایی که حقّ ما را خورده‌اند، پدرشان را دربیآوری؟ اینجا تو امام زمان را دوست داری تا پدر دشمنانت را دربیآورد. ببین خود امام زمان را دوست داری یا نه؟ خود حضرت را باید دوست داشته باشی، نه اینکه حضرت را دوست داشته باشی از آن جهت که تشریف بیاورند و مشکلات زندگی ما حل شود و حق‌های تضییع شده‌ی ما احقاق شود. این کوچک است؛ باید خود حضرت را دوست بداریم. دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام خود اهل بیت علیهم‌السلام را دوست دارد، خود خدا را دوست دارد؛ صرفنظر از اینکه به او توجّه کنند یا نکنند، عنایتی کنند یا نکنند، عطایی کنند یا نکنند.

❁ خدایا خودت را به ما نشان بده، بگذار قلب ما دچار شما شود و غیر شما از دل ما برود.

(۲۲:۲۰)

انسان زمانی عاشق یک صاحب جمال می شود که او را ببیند.

زلیخا دیدن و یوسف شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن

انسان با دیدن صاحب جمال، بی اختیار به او دل می بازد.

دل و دین به یک دیدن باختیم و خرسندیم در قمار عشق ای جان کی بود پشیمانی

یک نگاه به جمال الهی، انسان را دچار عشق خدا می کند. به خدا عرضه می داریم: خدایا! جلوه ای از

جمال خود را به من نشان بده. خدا هم جواب می دهد: عزیز دل من! من کجا خودم را مخفی کرده ام؟!

من جمال خودم را در آینه ای این عالم متجلی کرده ام، در آینه ای دل تو هم متجلی کرده ام. «سَنُرِيهِمْ

آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۵: هم در آفاق، یعنی در تالار آینه ای عالم خلقت،

جلوه گری کردم، همه ی موجودات آینه ای هستند که جمال مرا در حدّ ظرف وجودی خود، پذیرا شدند

و نشان می دهند. و هم در آینه ای دل تو. تو باید نگاه کنی.

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

خدا خودش را نیوشانده و مخفی نکرده است. امام سجّاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی فرمودند: «أَنَّ

الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَ أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْبِبَهُمُ الْأَعْمَالُ (الْأَمَلُ) دُونَكَ»^۶

دوست نزدیک تر از من به من است این عجب تر که من از وی دورم

«أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ»: خدایا! کسی که بخواهد به سوی تو سفر کند، راهش بسیار نزدیک

است. چه راهی برای رسیدن به دوستی که از خود انسان به انسان نزدیک تر است، وجود دارد؟! راهی

^۵. سوره ی فصلت، آیه ی ۵۳.

^۶. سیّد بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۶۷ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ی ثمالی.

برای طی کردن نیست. «دَعِ نَفْسَكَ وَ تَعَالَ»: نفس خود را رها کن و بیا بر من وارد شو. حجاب میان من و تو، نفس توست.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

«وَ أَنْتَ لَا تَحْتَجِبُ عَنِ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْبِبَهُمُ الْأَعْمَالُ (الْأَمَالُ) دُونَكَ»: و خداوندا! تو در برابر دیدگان خلق، حجاب و پرده‌ای بر خویشتن نکشیدی که مانع دیدن جمال تو شود. جز این نیست که آمال و آرزوهای دور و دراز دنیوی خلق، یا اعمال زشت و معصیت‌آمیز خلق، حجابی در برابر دیدگان دل آنها شده است که مانع دیدن توست؛ و الا تو پرده‌ای بر جمال خویش نکشیده‌ای.

حجاب و پرده ندارد جمال یار ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

آمال و آرزوهای طولانی، معصیت‌ها و گناهان و اعمال زشت، غباری در برابر دیده‌ی دل است که اجازه نمی‌دهد آن جمال را ببینی. بنابر این، اینکه می‌گوییم خدایا! خودت را به ما نشان بده، خدا خودش را در آینده‌ی مخلوقات به ما نشان داده است. به هرچه درست نگاه کنیم، جز خدا نمی‌بینیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ وَ فِيهِ»^۷: به هیچ چیز نگاه نکردم مگر اینکه خدا را پیش از آن، پس از آن، همراه آن و درون آن دیدم. لذا خدا خودش را مخفی نکرده است. حجابی که ما در برابر دیده‌ی دلمان ایجاد کرده‌ایم، مانع مشاهده‌ی جمال الهی شده است؛ و الا همه‌ی عالم جلوه‌گاه جمال الهی است.

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

^۷ فیض کاشانی، عین الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

این همه جلوه‌های زیبایی در عالم خلقت، یک فروغ از آن جمال بی‌انتهای الهی است که در جام عالم خلقت تجلی کرده است و انسان عارف وقتی نگاه می‌کند، جلوه‌ی جمال محبوب را در آینه‌ی موجودات می‌بیند.

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

پس اگر بخواهیم خدا را ببینیم تا دچار عشق خدا شویم؛ راهش این است که غبار را بنشانیم. اگر آینه‌ی دل را که جلوه‌گاه خداست، از غبار پاک کنیم، جمال او را می‌بینیم. آینه‌ی دل مؤمن، بزرگ‌ترین آینه است. خدای متعال فرمود: آسمان‌های من گنجایش مرا ندارد؛ «**لَا يَسْغِي أَرْضِي وَ لَا سَمَائِي**»: نه زمین گنجایش من خدا را دارد، نه آسمان‌ها. «**وَ لَكِنْ يَسْغِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ**»^۱: تنها جایی که من در آن می‌گنجم، قلب بنده‌ی مؤمن من است. این آینه بزرگ‌ترین آینه‌ی هستی است که خدای متعال با همه‌ی جمال خود، در آن تجلی کرده است؛ اما این آینه، غبارگرفته است و باید غبار را از آن زدود.

دل که آینه‌ی شاهی است غباری دارد از خدا می‌طلبم صحبت روشن رای

غبار را باید از روی این آینه پاک کرد تا بتوان جمال مطلق را در آن تماشا کرد. البته اگر این آینه را دست خدا بسپاریم، خودش آن را پاک می‌کند؛ به شرطی که ما آن را به دست خدا بسپاریم، خودمان دخالت نکنیم و خواسته‌هایمان را زمین بگذاریم. هر قدر این آینه از غبار و زنگار پاک‌تر باشد و هر چه روی این آینه بیشتر به سمت خورشید الوهیت باشد، تجلیات خورشید الوهیت در این آینه بیشتر است. بنابراین، دو امر لازم است: یکی تزکیه تا زنگارها را از دل بزدایم و دیگر، ذکر و توجه قلبی تا روی دلمان بیشتر به سوی خدا باشد. «**إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ**

^۱ ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۷.

المُشْرِكِينَ»^۹؛ روی این آینه را باید به سوی خدای متعال بگذاریم. اگر با تزکیه، زنگارها را از روی این آینه زدودیم و روح و جان خود را پاک و تزکیه کردیم، چه تزکیه‌ی عملی با کنار زدن رفتارهای زشت و چه تزکیه‌ی اخلاقی با رفع خلقیات نکوهیده و چه با سایر تزکیه‌ها؛ با تزکیه‌ی روح و جان، روحیات لطیف و معنوی به جای روحیات مادی و پلید ایجاد می‌شود، و بالاتر از آن، اندیشه، تفکر، عقل و معرفت ما نیز تزکیه می‌گردد. تزکیه وادی بسیار گسترده‌ای است. به تدریج و قدم‌به‌قدم می‌توان همه‌ی مراتب وجود، ظاهر و باطن، قلب و روح، سرّ و خفیّ و اخفا را به سمت تزکیه حرکت داد. هر چه آینه‌ی وجود پاک‌تر و هرچه روی این آینه بیشتر به سمت و در جهت خدا بود؛ یعنی توجّه قلب ما بیشتر به سوی خدا بود، تجلیات جمال الهی در این آینه آشکارتر و کامل‌تر است. حال وقتی جمال جلوه‌گری کرد، کسی می‌تواند دل نبازد؟ دیگر اختیاری در بین نیست، انسان بی‌اختیار دل می‌بازد. آن‌هنگام که جمال، تجلّی کند، دل‌باختن انسان دست خودش نیست. این امر در زیبایی‌های دنیوی هم صادق است؛ چنان‌که وقتی شخصی تابلوی نقاشی زیبایی را ببیند، بی‌اختیار به آن دل می‌بازد؛ وقتی صحنه‌ای زیبا در طبیعت می‌بیند، بی‌اختیار عاشق آن صحنه می‌شود؛ وقتی شعری بسیار زیبا، لطیف و عاشقانه‌ای می‌شنود، عاشق آن شعر می‌شود. زیبایی که عرضه شد، دل‌باختن دست خود انسان نیست؛ ارادی نیست؛ بی‌اراده و بی‌خواست دل می‌بازد. لذا اگر زنگارها از دل پاک شد و توجّه قلب هم به سوی خدای متعال رفت، وقتی جمال الهی جلوه‌گری می‌کند، انسان بی‌اختیار دچار عشق خدا می‌شود؛ گرفتار می‌شود و در دام می‌افتد. صیّادی که دانه پاشید، با گرفتار شدن پرنده، تور را روی آن می‌اندازد و پرنده را می‌گیرد. انسان هم در دام خدا می‌افتد. آن‌زمان اگر عاقل باشد، خیلی تقلّا نمی‌کند. مرغ زیرک چون به دام/افتد تحمّل بایش. در دام هم خیلی کلافگی و بی‌حوصلگی از خود نشان نمی‌دهد، تسلیم می‌شود و خودش را به دست مشیّت الهی می‌سپرد. خدا رحمت کند حاج

۹. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

آقا را ﷺ می فرمود: گرفتار یعنی گرفته‌ی یار. گرفتار می‌شود یعنی گرفته‌ی یار می‌شود، یار او را می‌گیرد و در تور می‌اندازد.

صیّاد پی صید دویدن عجبی نیست صید از پی صیّاد دویدن مزه دارد

ما صیدیم و خدا و خوبان خدا صیّاد هستند. آنان ابتدا گوشه‌چشمی به ما نشان دادند و دل از ما بردند؛ اما حالا ما هستیم که به دنبالشان راه افتاده‌ایم و التماس می‌کنیم که ما را بگیرد و صید خود کنید. **خدایا! خودت را به ما نشان بده بگذار قلب ما دچار شما شود.** چرا؟ چون وقتی محبت خدا در قلب وارد شد، محبت هر چه غیر خداست، از دل بیرون می‌رود؛ «**إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**»^{۱۰} نیکی‌ها، بدی‌ها را بیرون می‌کند. بزرگترین حسنه که ریشه‌ی همه‌ی حسنات است، محبت خداست و بزرگترین سیئه که ریشه‌ی همه‌ی سیئات است، محبت دنیاست؛ «**حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ**»^{۱۱} دنیا یعنی هر چه غیر خداست؛ ما سوی‌الله. انسان به هر چه غیر از خدا دل داد، باخته و ضرر کرده است؛ کعبه‌ی دل را بتکده کرده است. کعبه، خانه‌ی خداست؛ «**الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ**»^{۱۲}. اگر غیرخدا را مستقلاً در این خانه جا دادی، خانه‌ی کعبه را بتکده کرده‌ای؛ آن غیرخدا هر چه می‌خواهد، باشد؛ آبرو، مقام، ثروت، موقعیت، دارایی، خانه، ماشین، زن و بچه و... . حال، چگونه می‌توان این بتکده را دوباره خانه‌ی خدا کرد؟ زمانی که نور وارد فضای تاریک می‌شود، تاریکی خودش فرار می‌کند؛ والا بدون اینکه نور را به اتاق بیاورید، هر قدر هم با تاریکی گشتی بگیرید، تاریکی بیرون نمی‌رود، اصلاً زورتان به آن نمی‌رسد. راه بیرون کردن تاریکی این است که چراغ بیاورید؛ یعنی اگر نور محبت و عشق الهی وارد فضای دل شود، ظلمت محبت و دلبستگی به غیرخدا، خودش فرار می‌کند و

^{۱۰}. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴.

^{۱۱}. شیخ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۹ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۳۹ و ۳۱۵.

^{۱۲}. مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵.

می‌رود؛ اصلاً لازم نیست با آن کلنجار برویم. ولی تا وقتی نورِ محبتِ خدا در قلب مؤمن وارد نشده است، بیرون کردنِ ظلمتِ محبتِ غیرخدا، شدنی نیست. می‌گوید: تقلاً می‌کنم، خیلی تلاش می‌کنم تا بتوانم محبتِ دنیا را از دلم خارج کنم، اما نمی‌شود. بله، نمی‌شود. تا محبتِ خدا نیاید، محبتِ دنیا بیرون نمی‌رود؛ لذا فرمود: **بگذار قلب ما دچار شما شود و غیر شما از دل ما برود.** تنها راه نجاتِ از یک عشق، مبتلا شدن به عشق بزرگتر است. در غیر این صورت، هیچ راهی برای نجات از آن عشق وجود ندارد. انسان وقتی در دام محبتِ چیزی افتاد، نمی‌تواند از آن خلاص شود، مگر اینکه محبتِ بزرگتری برایش مطرح شود، آن موقع می‌تواند از آن نجات پیدا کند. آهنربای کوچکی را در نظر بگیرید، یک سنجاق ته‌گرد هم جلویِش نگه دارید، می‌بینید چقدر زیبا سنجاق را به خودش جذب می‌کند؟ تنها راهی که سنجاق ته‌گرد جذب این آهنربای کوچک نشود، این است که یک آهنربای بزرگتر در مقابل آن نگه دارید، نیروی جاذبه‌ی آهنربای بزرگتر، نیروی جاذبه‌ی آهنربای کوچک را خنثی می‌کند و سنجاق ته‌گرد را به سمت خودش می‌کشد. تنها راه اینکه فرد از جاذبه‌ی یک عشق و محبتِ نجات پیدا کند، این است که در جاذبه‌ی عشق بزرگتری قرار گیرد. لذا تنها راه این که انسان از عشق و محبتِ ماسوی‌الله نجات پیدا کند، این است که در جاذبه‌ی محبتِ خدا قرار گیرد. راهش هم این است که انسان کمی غبار را از دل بنشانند تا بتواند درست تماشا کند، و مست جمال الهی که در آینه‌ی مخلوقات تجلی کرده است، شود؛ تا به توفیق الهی، کم‌کم به جایی راه پیدا کند که از درون آینه هم نگاه نکند. اولِ راه باید در آینه‌ها دید. در آغاز راه چشم قوت ندارد که مستقیماً به خورشید نگاه کند. متخصصان پزشکی درباره‌ی حوادث فلکی مانند خورشیدگرفتگی می‌گویند: مستقیماً به قسمت گرفتگی خورشید نگاه نکنید؛ چون اشعه‌ی خورشید به چشم آسیب می‌رساند. آینه‌ای جلوی خورشید بگیرید و عکس خورشید را در آینه نگاه کنید. در آن عکس خواهید دید که کجای خورشید تاریک شده است. در ابتدای راه سلوک هم همین‌گونه است؛ چشم باطن انسان نمی‌تواند مستقیماً به نوری که از جمال الهی ساطع است، نگاه کند؛ انسان را کور می‌کند. کدام چشم است که بتواند نگاه کند؟! اول باید در آینه‌ها دید. در آینه‌ها نگاه کرد و فهمید اینها همه آینه هستند و آنچه

می‌بینیم جمال خودِ آینه نیست؛ این زیبایی‌ها متعلق به صاحب‌جمالی است که جلوی آینه ایستاده و آینه را بسیار دلربا، جذاب و زیبا کرده است. این حقایق را انسان بفهمد؛ بعد در آینه‌ها درست نگاه کند. خداوند بسیار امر فرمود که به موجودات عالم نگاه کنید و یک‌به‌یک نام برد؛ به آسمان، به زمین، به دریا و... نگاه کنید؛ چون همه جلوه‌گاه جمال الهی هستند. اگر انسان درست نگاه کند، خدا را می‌بیند. باید این‌گونه نگاه کرد تا کم‌کم سوی چشم انسان بیشتر شود و قوت چشم باطن او بالا رود و در پایان راه، به جایی برسد که دیگر در آینه نگاه نکند و مستقیم نگاه کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ